

از شوق نوشتن تا شور رهایی

بعد از شنیدن کلام بیشتر می شد و معلمینی که در نوشتن آنها تشویق می کردند. خلاصه هر چه زنگ ریاضی بی رغبت و ناتوان و آشفته بودم در این زنگ پر شوق و شور و در صدر.

از نوجوانی و جوانی چه می توان گفت؟ اولین مصرع از غزل بهار. اتفاقی که تنها یک بار در طول عمر می افتد. وحشتناکترین و زیباترین لحظه ها و تفحص و غور در اعماق حسی ترین احساسات ناب. و سرانجام گذر از پیچ و خم این راه و گرفتن دیپلم و آغازی نو.

• در چه سالی ازدواج کردید و چند فرزند دارید. آیا همسران در شکوفایی استعداد شما یا خلق آثارتان نقش داشته است؟

۱۱ سه فرزند دارم و ازدواجم به سالهای پیش از

انقلاب بازمی گردد. مبنای آشنایی ما هم مقوله داستان و رمان بود. به این ترتیب که روزی در سالهای اولیه معلمی روی تخته سیاه نام چند کتاب مطرح و بحث انگیز آن دوران را نوشتیم و از شاگردانم خواستم که اسامی نویسندگان را برایم بنویسند و بیاورند (همین جا باید بگویم که بعد از دیپلم، همزمان هم در کنکور دانشگاه و هم در آزمون تربیت معلم شرکت کردم که در هر دو جا قبول شدم. صبحها در کلاسهای تربیت معلم و شبها در کلاسهای دانشگاه شرکت می کردم. در سالهای بعد هم صبحها تدریس و بعد از ظهرها تحصیل می کردم تا آنکه لیسانس روانشناسی گرفتم و باز به تدریس مشغول شدم). روز بعد از درج اسامی بر تخته کلاس آقایی به دفتر مدرسه مراجعه کردند تا ببینند این معلم به زعم خود اهل دردرس و در ضمن جسور کیست که در شرایط ممنوعیت مطالعه بعضی از این کتب از دید دستگاه به چنین کاری دست زده است. این، مقدمه آشنایی و ازدواج من با کسی بود که برایم همسفر خوبی در طول مسیر زندگی مشترک به شمار

برشی از شخصیت داستانهایش را نشان بدهد حرف خودش را بیان کرده است. تجربه نوشتن در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی، تجربه های تلخ و شیرین زندگی، خاطرات خوب سالهای زیستن با شاگردان کلاس، زندگی در خانواده ای اصیل و نجیب همه با هم او را در ارائه تصویری از زندگی و دردهای مردم باری کرده است. خانم تجار سرشار از تجربه های زندگی است و این ویژگی او را تا مرز موفقیتهای بیشتر هدایت و رهنمون خواهد ساخت.

بخش مصاحبه و گزارش

• خانم تجار لطفاً از خودتان بگویید از

خانواده، دوران کودکی، نوجوانی و جوانی، تحصیل و معلمانی که داشتید؟
در خانواده ای سنتی با گرایشهای مذهبی به دنیا آمدم. در همین تهران؛ شهری که بسیار دوستش دارم. خصوصاً بافت قدیمی اش را. بزرگ شدنم زیر سایه پدری بود متدین، شاعر مسلک و عارف و مادری که شعرهایش را بر گوشه های دستمال گلدوزی می کرد. پدر عاشق گل و آینه بود و من بسیار شیفته او. پدری که بسیار سرشناس و مورد اعتماد و یقین مردم کوچه و بازار بود. بزرگ شدم، در حالی که زیاد هم کودکی نکردم. آنچه می توانست برای کودکان جذابیت داشته باشد برای من بسیار کمتر بود. رفتن به مدرسه و به دست آوردن توان مطالعه باعث شد استعدادی که در گوشه های روحم به ودیعه گذاشته شده بود، به منصفه ظهور برسد. بعد از آن با کاغذ و قلم دوست شدم و در زنگهای انشا به کمک واژگان احساساتم را بیان می کردم. پاداشم سکوت احترام برانگیز کلاس بود و چشمهایی که به رویم دوخته شده بود و دوستانی که دوستی شان

• دو چیز است که ما را به بند می کشد و اگر چه تعبیر من اسارت است ولی زیبایی عجیبی در آن نهفته است. چرا که وقتی زاده شدیم در گوشمان اذان گفتند و قصه های زیبا خواندند، همراه با آنچه از مذهب ما برمی آید و جان ما با آن پروریده می شود و در یک کلام داده های مذهبی که با جان ما آمیخته شده است. مسأله دیگر هویت ایرانی است. پس چطور می توانیم در این خاک باشیم و در این فضا نفس بکشیم و با این معنویت اخت شویم و اینها را منعکس نکنیم که اگر منعکس نکنیم به نوعی اشتباه کرده ایم.

به نقل از مجله «پیام زن»، ش. ۱۲، اسفند ۱۳۷۳

به جای مقدمه

خانم راضیه تجار به سال ۱۳۲۶ در تهران متولد شد. در یکی از محله های قدیمی تهران دوران پر رمز و راز کودکی را گذراند و بعد از گذراندن تحصیلات مقدماتی وارد دانشگاه شد. وی فارغ التحصیل رشته کارشناسی روان شناسی است، از سال ۶۴ به بعد به طور جدی در عرصه فعالیت قصه نویسی حضور پیدا کرده و تاکنون سه مجموعه داستان را با عناوین «نرگسها»، «زن شیشه ای» و «سفر به ریشه ها» به چاپ سپرده است. او با مجلات داستانی همکاری فعالی دارد و در جلسات نقد و بررسی حوزه هنری دستگیر هنرجویان و قصه نویسان جوان است؛ با همان خصلتها و صفات نیکوی معلمی و با همان احساس مسؤولیتهایی که در سینه پردرد معلمان موج می زند. خانم تجار در فضای داستانهایش حال و هوایی خاص خود دارد. نثری نزدیک به شعر در سراسر داستانهایش جاری است و به قول خودش قصه های او از حادثه های بسیار برخوردار نیست بلکه سفر به دنیای درون است؛ سفر به اعماق. او معتقد است اگر بتواند در داستانهایش



نمی بیند! بله زنگ خورده بود و مدرسه تعطیل شده بود و ساعتی هم گذشته بود!

خاطره دیگرم تدریس در یک دبیرستان است با دوستان و اندی شاگرد بعد از انقلاب. این دبیرستان خانه ای بود با فضای سنتی در محله امیرنشین تهران که هنوز بافت قدیمی اش را حفظ کرده بود. کف حیاطش سنگفرش، درهایش دولته و پنجره هایش خورشیدی بود. زیرزمین و انباری پیچ در پیچ داشت و سقفها گچ بری و آینه کاری... روزی که آمدند و بر سنگفرش آن کلنگ زدند تا کفش را آسفالت کنند، گریه افتادم. آن گریه را هم فراموش نمی کنم. گاهی شاگردان قدیمی ام را می بینم که با سلامی دلم را خوش می کنند. آنها را از چشمهایشان می شناسم و هیچ وقت اسمشان را به یاد نمی آورم چون هرگز زحمت حفظ اسامی را به خودم نداده ام. می خواهید از تلخترین خاطره هم بگویم؟ نه! بگذارید تلخی اش برای خودم بماند!

● چه عاملی شما را به سوی نویسندگی کشاند.

□ استعداد!

● اولین داستانتان را چه موقع چاپ کردید و با چاپ آن چه احساسی داشتید؟

□ قبل از انقلاب در دو سه مسابقه که بیشتر کارهایی در زمینه قطعات ادبی یا طرح گونه بود شرکت کردم و سکه ها را بردم و بعد دو سه داستانم در مجله روشنفکری آن زمان به نام «فردوسی» چاپ شد و بعد انقلاب به طور رسمی و جدی داستانهایی در مجله «سروش» و... چاپ کردم. احساس خوشبختی مطلق دارم. این زیباترین لحظه برای نویسنده است که اثرش را چاپ شده ببیند؛ نوعی تکثیر و گرده افشانی و حضور در هزاران جایگاه است.

● باتوجه به اینکه شما تا به حال قالب داستان

پرنده محبوس که من نیز گاه زندانیان و گاه زندانی آنم!

● تا به حال چه دروسی را تدریس کرده اید و آیا به نظر خودتان در تدریس آنها موفق بوده اید؟

□ ادبیات، ریاضی، تاریخ، جغرافی، تعلیمات دینی، مدنی و... اما بیشتر ایام خدمت معاون و مدیر بودم و یکسالی هم محقق پژوهشگاه. از نظر تدریس هم مشکل خاصی نبود. دوست داشتن بچه ها حلال هر مشکلی است.

● در تدریس به کدام یک از روشهای معمول اعتقاد دارید. تشویق یا تشویق؟

□ من آدم منضبط و سختگیری هستم اما بسیار معتقد به تشویق. هیچ کس نیست که از تأیید بخش مثبت وجودش یا اعمالی که از این وجود سرزده راضی نشود. حتی اگر در گوش ترکه خشک هم نجوا کنی گل می کند.

● میان مشغله های گوناگون نویسندگی، خانه داری و معلمی چگونه هماهنگی ایجاد می کنید؟

□ با مایه گذاشتن از جان! خصوصاً اگر بخواهی همه کارها بی عیب و نقص انجام شود. البته در این میان شغل همسر داری و جلب رضایت او از همه مشاغل دشوارتر است!

● آیا بین خانم تجار نویسنده و خانم تجار معلم تضادی هست؟

□ گاه بسیار و گاه هیچ. گاه پراخم و پرعتابم و گاه شاعر مسلک و بیخشنده.

● از خاطرات شیرین و تلخ دوران تدریس برای ما تعریف کنید؟

در اینجا بد نیست برایتان خاطره ای را بگویم. بعد از ظهر پنجشنبه بود و من در کلاس بالایی مدرسه مشغول تدریس و گرم گفتگو با بچه ها بودم که ناگهان متوجه شدم دیگر چشمم کسی را

می رفت. او خود، هنرمند است، با روحی بسیار حساس و من کار سلولهایم با خطوط چهره او تنظیم می شود! پس نمی تواند در کارم تأثیری نداشته باشند. من همیشه میان دو عشق سرگردان بوده ام: عشق به نوشتن و عشق به همسر. هر چند مشوق من است اما گاه بخاطر رضایت او بسیار اتفاق افتاده که پری های خفته در وجودم را به خواب فرا خوانده ام و به نوشتن پرداخته ام تا به امور خانه بپردازم. چرا که رضایت او برایم بسیار مهم است. اکنون نسبت به گذشته همراهی او بیشتر شده و همان طور که گفتم مشوق و منتقد آثارم گردیده اما خودم هم دوست ندارم در نظم و ترتیب امور خانه وقفه ایجاد شود!

● آیا شغل و رشته تحصیلی شما به زمینه داستان نویسی تان کمک کرده است یا نه؟

□ بی تأثیر نبوده است. البته باید بگویم که سال سوم دبیرستان نظام قدیم (برابر با سوم راهنمایی) بودم که رشته دانشگاهی خود را انتخاب کردم و از همان زمان به دنبال پیاده کردن این انتخاب در زندگی و کارم بودم که بعد هم به خواسته ام رسیدم. منظورم این است که برحسب اتفاق نه این رشته پرداختم اما ورود در این وادی باعث شد تا به گنجینه های نهفته در وجود خود و دیگران بیشتر دسترسی پیدا کنم؛ گنجینه ای که پرتو اش در آثارم مشهود است.

● اولین روزی که به کلاس درس رفتید چه احساسی داشتید؟

□ اگر حمل بر خودستایی نشود چون به قدرت بیان و تسلط خود به کلاس داری مطمئن بودم و اهمه ای نداشتم. سروکار داشتن با سی، چهل بچه ای که نشانه های محرومیت مادی و معنوی را می شد در چهره هاشان دید و رسیدگی به آنها، لذتی ناب به همراه داشت. گرچه گاه پیش می آمد که حس می کردم کلاس قفسی است با سی، چهل

● به تصویر کشیدن همه رشادتها، دلاوریها، ایثارها و حماسه های رزمندگان توانی چند برابر معمول می طلبی؛ حتی ثبت لحظات درد و شکست و حرمان و فراغ هم. لذا این مظلوف ظرفی مناسب خود می طلبی.

کوتاه را برای نوشتن انتخاب کرده اید چه تعریفی از داستان کوتاه دارید؟

□ داستان کوتاه چون هلال ماه است با نورافشانی در حیطه خود، در حالی که نیمه بیشترش پنهان است و در ذهن خواننده انتشار می یابد.

● هر اثر داستانی چگونه در ذهن شما شکل می گیرد. آیا اصولاً هنگام نوشتن و پیشرفت کار، داستان شکل گرفته، پیش می رود یا قبلاً در ذهنتان شکل گرفته است و تنها هنگام نوشتن همان صورت ذهنی را روی کاغذ منتقل می کنید. یا اینکه طرح کوچکی را در ذهن پرورش می دهید و بعد هنگام نوشتن به آن پروبال می دهید؟

□ اکثر اطرحدی برای داستانهایم ندارم. اما گمان می کنم که در ناخودآگاه وجود این مقدمه چینی و تکوین صورت می گیرد. آنچه را بار اول نوشته ام با اصلاحات بسیار جزئی پاکنویس می کنم. همه چیز بیشتر از تصویری حس برانگیز شروع می شود که ای کاش فرصت باشد و همان موقع بنشینم و بنویسم چرا که این، آن چیزی است که در نهان شکل گرفته است و باید متولد شود و گرنه در نهان دچار پژمردگی می شود و گاه می میرد.

● آیا کسانی یا مراکزی به شناسایی استعداد شما کمک کرده اند؟

□ به گمان من حرف اول را استعداد می زند و بعد پشتکار و مطالعه. البته حضور در واحد ادبیات حوزه هنری فرصت مغتنمی بود و جا دارد که همین جا از بانیان آن تشکر کنم.

● در روز چه مقدار می نویسید و چه مقدار می خوانید. آیا اصولاً هر روز می نویسید؟ گمان می کنید بهترین وقت برای نوشتن چه اوقاتی است؟

□ متأسفانه بسیار کم می خوانم و بسیار کم می نویسم. در حالی که پیوسته این دغدغه با من است و به هر بهانه و فرصتی دفتر و دستکم را به میان می کشم. اما در این اوقات پاره پاره چطور می شود آن را که دل می طلبد نوشت؟ وقت کم برای من بزرگترین مسأله است. کارخانه بسیار سنگین است. بچه ها در مقاطع سنی مختلف و با

انگیزه ها و مسائل مختلفند. همسرم را چنان عادت داده ام که در خانه کار نکند. دوست دارم خودم از او پذیرایی کنم. بچه ها را مستقلتر بار آورده ام اما چون عاشق نظم هستم و از بی نظمی بیزار، معترض هرگونه ریخت و پاش می شوم و در نتیجه باید خودم آستینها را بالا بزنم و کار کنم. گاه شدیداً خسته می شوم. اما بیشتر در حق وقتی که برای رمان باید می گذاشتم ظلم کرده ام چون آن، کار دل است و گوشه دنجی می طلبد.

داستانهایی که با نام مستعار مریم مهاجر نوشته ام، در هر شرایطی می توانم بنویسم اما برای آنها که با امضای راضیه تجار است ساعات خاصی را می طلبم. اگر می خواهید می توانید اسمش را بگذارید دفاعیه! اما نوشتن برای خانمهای نویسنده متأهلان، نوعی چنگیدن است در دو جبهه. کار ما را نباید با کار آقایان مقایسه کرد که همسران ساکت صبوری دارند و نازشان را می کشند و مجوز می دهند که در اتاق درسته بنشینند و ساعتها بنویسند. با این همه در ساعات ۱۱ و ۱۲ شب که سکوتی برخانه حکمفرماست از تنها گوشه اتاق خواب که مشرف به کتابخانه است استفاده می کنم و می نویسم. این را هم بگویم که بزرگترین شکنجه برای کسی که می نویسد این است که نگذارند بنویسد.

● چه شرایطی را برای نوشتن، مناسبترین شرایط می دانید؟

□ گوشه ای دنج، سکوتی مطلق، چشم اندازی پرکتاب و در کنار بساط چای و شیرینی!

● به نظر شما سختترین جای داستان کجاست؟ □ شروعش.

● عکس العمل همسران در برابر آثار شما چیست؟

□ او مشوق و در ضمن منتقد و سختگیر است. البته همه داستانها را نمی خواند و می گوید بعداً می خوانم! اما عادت کرده که پیوسته خبرهای موفقیت آمیز را از من بشنود. آرمان او نوشتن سناریویی است به قلم من که خودش هم آن را بسازد! اما دریغ از کمبود وقت.

● آیا مطالبتان را زیاد بازنویسی می کنید؟

□ اصلاً. نه وقتش را دارم نه لزومی دارد. ● ظاهراً دو رمان در دست نگارش نیز دارید. لطفاً ضمن معرفی آنها بفرمایید در چه مرحله ای هستند.

□ مراحل مقدماتی طی شده اما مشکل وقت و کارهای اجرایی باعث شده که نیمه کاره بمانند. در حق آنها خیلی ظلم کرده ام. از این نظر خودم را مستوجب هر نوع عقوبتی هم می دانم.

● به نظر شما آیا تأمین مالی نویسنده می تواند عامل تعیین کننده در خوب نوشتن به حساب آید؟

□ پول انگیزه نویسنده را در دست به قلم بردن قوی می کند. اما دلیل آن نیست که حتماً خوب هم بنویسد این روزها قراردادهای زیادی در زمینه نوشتن رمان بسته می شود. اما اگر نویسنده ای متعهد نباشد و بخواهد کار بازاری تحویل دهد می تواند سالی چهار تا رمان هم بنویسد و پولش را بگیرد و برود. اگر بخواهد کاری هنری تحویل دهد یقیناً برای نوشتن سطر سطر آن از جان مایه می گذارد. نویسنده متعهد، بساز و بفر و ش نیست. نویسنده باید تأمین باشد و به جای اینکه ذهنش در پی دغدغه های بسیار باشد، باید که بنشیند و بنویسد و ای کاش مسؤلی پیدا شود که میانداری کند و بگوید روی یک برگ از خودتان بنویسید، از مشکلاتتان، خواسته ها و ... دغدغه ها و مانع ها. یقیناً این کار نوعی دلگرمی ایجاد می کند. تنها پرداخت پول برای نوشتن یک کتاب، دردی از دردهای نویسندگان را درمان نمی کند. این فقط گوشه ای از درمان است. این حس که کسی نگران آنهاست، برایشان محور است و مراقبشان است و دلسوزشان، از نظر روحی آرامشان می کند.

● غیر از داستان نویسی در چه مشاغل یا زمینه های فرهنگی و هنری دیگر فعالیت می کنید؟

□ تدریس، مسؤل بخش ادبیات ماهنامه «کیهان فرهنگی»، دبیر تحریریه فصلنامه «قصه»، مسؤل کلاسهای نقد و بررسی حوزه هنری، عضو شورای بررسی کارگاه رمان حوزه هنری، عضویت در شورای سردبیری «ادبیات داستانی»، نوشتن هفته ای دو داستان برای چند مجله هفتگی با نام مستعار، نوشتن بخش «هفت بند روشنایی»

● به نویسندگان جوان توصیه می‌کنم که وقتی مطمئن شدند استعداد نویسندگی دارند، مطالعه آثار برتر و اصول قصه نویسی را فراموش نکنند. زیاد بنویسند. بنویسند و کنار بگذارند و بهترینها را برای چاپ بدهند.

برای هفته نامه «ری» که گاهی هم به ضرورت به نقد کتابها و داستانهای دوستان می‌نشینم.

● از میان نویسندگان نسل انقلاب کدامیک را می‌پسندید و به چه دلایلی؟

□ اجازه دهید اسم نبرم. خدمت همه عزیزان ارادت دارم. دستشان گرم و قلمشان سبز باد.

● از میان کارهایتان کدامیک را بیشتر می‌پسندید؟

□ همه آنها را دوست دارم. افزون بر اینکه ده سالی می‌شود که با نام مریم مهاجر و یا بدون نام

برای صفحه «با ما مشورت کنید» مجله «زن روز» مطالبی می‌نویسم. دنبال فرصت می‌گردم که

بخشی از این داستانها را در چهره کتاب و با همان نام دوم چاپ کنم. غیر از اینها مطالبی شعرگونه با

نام «لحظه‌ها» دارم که اگر بخوام آنها را به صورت کتاب جمع‌آوری کنم چندین جلد

می‌شوند. آنها را هم بسیار دوست دارم اما این همه آن چیزی نیست که از خودم متوقعم اگر

توانستم رمانهایم را به پایان ببرم و خوب هم به پایان ببرم هنر کرده‌ام.

● درباره عادت و روشهای خاص نویسندگی خودتان بگویید؟

□ خوردن چای و شیرینی هنگام نوشتن تنها عادت من است!

● آیا بعد از تشکیل نطفه اولیه داستان در ذهنتان بلافاصله شروع به نوشتن می‌کنید؟

□ خیر. وقتی می‌نویسم که در ضمیرم نطفه اولیه داستان بارور شده باشد.

● اگر بی‌وقفه شروع به نوشتن کنید، حوادث و شخصیتها و فضاها چگونه به ذهنتان می‌آید؟

□ سلسله وار و پشت سرهم.

● طرح اولیه شما با طرح چاپ شده‌تان چقدر متفاوت یا متشابه است؟

□ تفاوت آن بسیار کم است.

● گفتید عضو شورای بررسی کارگاه قصه و رمان حوزه هنری هستید، لطفاً بفرمایید کار این کارگاه چیست و اساساً این شورا چه نقشی دارد؟

□ این کارگاه اساسنامه‌ای دارد که همه جزئیات آن به طور مبسوط درج و مشخص است. اما به طور خلاصه می‌توانم بگویم که هدف تشویق

و ترغیب نویسندگان به نوشتن رمان و حمایت مادی و معنوی از این عزیزان است. همچنین اگر امکان داشته باشد ایجاد زمینه‌ای برای تبدیل رمان

به سناریو.

● در برخی از داستانهای شما جبهه گیری علیه مرد با نوعی تصویرسازی از مظلومیت زن دیده می‌شود. آیا این موضوع عمدی است؟

□ طرح واقعیت است چه عمدی چه غیر عمدی؟

● اغلب به داستانهایی که بر محور نشر استوارند، کمتر اهمیت می‌دهند. خود شما اثر داستان را چگونه می‌بینید. آیا داستان پر حادثه برای مخاطب جالبتر نیست و آیا گمان نمی‌کنید داستانهایی که بر محور نشر خلق می‌شوند، مخاطبان را با نوعی احساس شاعرانه و دور از واقعیت روبه‌رو می‌کنند؟

□ نشر به عنوان عنصری از عناصر داستان، ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

ارزشمند ندانستن ارزش و ویژگی بالایی دارد. چه بسیار داستانهایی که به دستمان می‌رسد اما بخاطر نشری بد کنار گذاشته می‌شود در حالی که مضمون جالبی دارد یا از نقطه نظرهای دیگر خالی از اشکال است.

نتایجش هم بسیار معتقدم و به مدعیان هم توصیه می‌کنم که آثارم را نه یک بار که چند بار بخوانند. ضرر نخواهند کرد.

● شما در زمینه ادبیات داستانی جنگ هم چند داستان نوشته‌اید. نظرتان درباره ادبیات داستانی جنگ چیست؟

□ به تصویر کشیدن همه آن رشادتها، دلوریها، ایثارها و حماسه‌ها توانی چند برابر معمول می‌طلبید؟ حتی ثبت لحظات درد و شکست و حرمان و فراغ هم. لذا این مظهر ظرفی مناسب خود می‌طلبید و انشاء الله که در این زمینه توفیق نصیب نویسندگان متعهد گردد و گردیده باشد.

● چنان که می‌دانید بعد از انقلاب به ویژه در سالهای نخستین آن مناسب با تحولات سیاسی و اجتماعی نیاز به تحولی اساسی در حوزه ادبیات و فضای فرهنگی ایران حس می‌شد. از این رهگذر نویسندگان جوانی پا به عرصه وجود گذاشتند که به «نویسندگان نسل انقلاب» مشهور شدند. برخی معتقدند با شکل گیری این نسل در تاریخ ادبیات داستانی ایران نوعی داستان نویسی ادبیات دینی پایه گذاری شد. آیا شما به شکل گیری چنین جریانی معتقدید و یا خودتان را در این شکل گیری سهیم می‌دانید؟

□ به این جریان معتقدم و اگر توانسته باشم حتی یک قدم در این جهت بردارم از خودم راضی خواهم بود اما بوده‌اند عزیزان نویسنده و منتقدین گرامی که این راه را باز و هموار کرده‌اند. استادان گرانمایه عبدالعلی دست‌غیب و رضا سرشار (رهگذر) از این دسته‌اند که دعای خیرمان بدرقه راهشان باد.

● در پایان چه توصیه‌ای برای نویسندگان جوان دارید؟

□ اینکه وقتی مطمئن شدند استعداد نویسندگی دارند، مطالعه آثار برتر و اصول قصه نویسی را فراموش نکنند. زیاد بنویسند. بنویسند و کنار بگذارند و بهترینها را برای چاپ بدهند و در این امر هم تعجیلی نداشته باشند.

● سپاسگزاریم.